

پیامبر «ص» و رساندن پیام خدا

تقاضا کردن:

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنْ لِسَانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي. وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي، هُرُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي، وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي، كَيْ نَسَبَحَكَ كَبِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَبِيرًا».

تقاضا می کند؛ پروردگارا! به من شرح صدر بده، ظرفیت روحی بسیار وسیع و تحمل فوق العاده زیاد بده. خدایا! بر ظرفیت روحی من بیفزای، و کار را بر من آسان بگردان. پروردگارا! گره را از زبان من باز کن تا سخن مرا درک کنند و بفهمند؛ و من بتوانم این پیام تو را به مردم بفهمانم. پروردگارا! این بار خیلی سنگین است، برادرم هارون را معاون من قرار ده و او را در این امر با من شریک گردان، برای آنکه راندمان کار ما زیاد باشد نه آنکه من خواسته باشم، امتناع کرده باشم.

در جای دیگر قرآن، در سوره انشراح، خطاب به رسول اکرم «صلی الله علیه وآله» نموده و این معنی را به صورت کاری انجام شده، بیان می فرماید:

«الْم نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ، وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا...».

موسی «ع» تقاضای شرح صدر می کند، اما نسبت به پیامبر اکرم «ص» قرآن به صورت یک امر اعطا شده بیان می فرماید: «ای پیامبر! آیا ما به تو شرح صدر و ظرفیت فراوان ندادیم؟» یعنی ظرفیت فراوان شرط این کار است. ما این شرط را به تو داده ایم و این بار سنگین را از دوش تو برداشته ایم. در آنجا موسی تقاضا می کرد که این بار سنگین را برای من آسان کن، اما در این جا به پیامبر «ص» می فرماید: «ما این بار سنگین را از دوش تو برداشتیم؛ آن بار سنگینی که از شدت سبگینی نزدیک بود

یکی از آموزشهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آموزش دعوت به حق و نحوه تبلیغ و رساندن پیام حق به مردم است. شاید در ابتدا به نظر بعضی از افراد، کار کوچکی جلوه کند و فکر کنند که چه فرقی است بین اینکه انسان بخواهد مردم را به سوی پروردگار دعوت کند و پیام الهی را به آنها برساند، یا بخواهد به سوی چیزهای دیگر، آنها را دعوت کند؟ ابتدا نظر قرآن را در این زمینه ذکر می کنیم تا معلوم شود قرآن چه اندازه این کار را مهم و دشوار می داند و سپس توضیح آنکه چه تفاوتی میان این دعوت با سایر دعوت ها و ابلاغ پیام ها می باشد، به عرض می رسد.

سنگینی پیام رساندن

قرآن در مورد حضرت موسی بن عمران «ع» در سوره مبارکه طه، این مطلب را طرح می کند. به حسب ظاهر، جریان حضرت موسی، جریان دیگری است و موسی حرکت کرده است که به مصر باز گردد. در بین راه، همسر او را درد زائیدن می گیرد و به دنبال آتش می رود تا همسرش را در آن سرما گرم نگاهدارد. ناگاه در وادی مقدس، مواجه با وحی الهی می شود و برای اولین بار وحی به او می رسد و مأموریت برای رساندن پیام الهی به فرعون و فرعونیان را پیدا می کند. و از این پس، موسی «ع» به مقام نبوت رسیده است و یک انسان عادی نیست.

هنگامی که به او خطاب می شود: پیام خدا را به فرعون و فرعونیان ابلاغ کن، احساس می کند که بار بسیار سنگین و رسالت فوق العاده مشکلی، بر دوش او گذارده شده و به او واگذار شده است. شروع می کند با خدا سخن گفتن و یک سلسله

پیامبر «ص» و رساندن پیام خدا

شناخته نشده است.

در این ره انبیا، چون ساریانند
وزیشان، سیدها گشته سالار
جمال جان فزایش شمع جمع است
روان از پیش و دلها جمله از پی
دلیل و رهنمای کاروانند
همو اول، همو آخر در این کار
مقام دلگشایش، جمع جمع است
گرفته دست جانها از پی وی

مهمترین کار انبیا

مسئله، مسئله حرکت است. خیلی از مکتبها هستند که بشر را حرکت می دهند و خوب هم حرکت می دهند، اما به سوی منافع و حقوقشان ولی پیامبران مردم را سوق می دهند به سوی احقاق حقوقشان.

حرکت بزرگی که انبیا ایجاد می کنند، حرکتی است که بواسطه آن، انسان را از منزل نفس، به سوی حق، حرکت می دهد. به قول حافظ شیرازی:

صلای بساده در پسر خرابات بده ساقی، که فی التأخیر آفات
سلوک راه عشق، از خود رهائی است نه طغی منزل و قطع مسافات

بشر را از خودی رهایی و بحق رسانیدن، مهمترین کار انبیا و بزرگترین آن بوده است.

دعوت، یعنی بشر را از درون خودش علیه خودش برانگیختن، نه تنها مظلوم را علیه ظالم بر می انگیزاند بلکه ظالم را هم در خیلی از موارد، علیه خودش بر می انگیزاند که نام او را بازگشت به خویش و توبه می گذارند.

حرکت دادن انسانها از خودی و نفس پرستی به سوی حق پرستی، کار بسیار مشکلی است و هر کسی در این کار با انبیا رقابت کرد، اهمیت و ارزش دارد. کسانی که در این راه کوشیده اند و خون جگرها خورده اند تا توانسته اند به صورت یک «داعی الی الله» درآیند، بسیارند. بقول شاعر:

بَرِي النَّاسُ لِهَذَا فِي قَوَارِيرِ صَافِيَا وَلَمْ يَدْرِ مَا يَجْرِي عَلَى رَأْسِ يَسْمِيَا
مردم، روغن کشید را صاف شده در شیشه می بینند، اما

پشت تو را بشکنند» «ما نام تو را در همه جا بلند کردیم». ای پیامبر! کار سخت است، اما اگر انسان، سختی ها را تحمل کند، با سختی ها آسانی و سستی هست، «هر سختی در درون خودش، سستی و آسانی دارد». کنایه از اینکه صبر و استقامت پیشه کن. باز قرآن، بار دیگر هم تأکید می کند که: «ان مع العسر يسرا». پیامبر اکرم «ص» از این آیه چنین استفاده کردند که همراه هر سختی، دو آسانی خواهد بود، و لذا چهره مبارکشان شکفته شد و پس از آن مکرر تکرار می کرد که یک سختی، با دو آسانی چه خواهد کرد؟ پروردگار من به من وعده آسانی در مقابل این سختی ها را داده است.

آیه دیگری که اهمیت فوق العاده و سنگینی شدید امر دعوت به حق و پیام رسانی الهی را بیان می کند، آیه ای است که در سوره مبارکه «مزمل» آمده است؛ خطاب به پیامبر می فرماید: «أَنَا نَبِيُّكَ قَوْلًا قَبْلًا». ما به زودی سخن سنگینی را بر تو القاء خواهیم کرد.

این سخن سنگین چیزی جز همان دعوت و هدایت مردم نیست. سخن سنگین آن است که محتوا و مدلول سخن، سخت و دشوار باشد. بعضی از مسائل است که ما بحق، ارزش آنها را درک کرده ایم و قهراً آنها را در سطح خودش می شناسیم. مثلاً امر افتاء و فتوی که خوشبختانه تا حد زیادی لا اقل ۹۵ درصد جامعه ما می شناسند که افتاء کاری است بسیار سنگین و در سطح بسیار عالی. نه افرادی زود جرات می کنند که چنین ادعائی بکنند و نه اگر افراد خوش اجتهادی! این ادعا را بکنند، جامعه زود می پذیرد. ولی مسئله دعوت مردم به سوی حق و مسئله تبلیغ و ارشاد، آنگونه که باید و شاید، اهمیتش در بین مردم

نمی دانند بر سر آن دانه کنجد بیچاره چه آمده است؟!

تبلیغ صاف شده را مردم می بینند، اما نمی دانند که چه بر سر آن پیام رسان آمده تا آن را به آنها ابلاغ کرده است! قرآن این مطلب را در سطح بسیار بالائی بیان می فرماید که همه اینها برای امت، آموزش است.

اینکه خداوند این حقیقت را با پیامبر خود بازگویی کند و در اختیار همه امت می گذارد، با آنکه خیلی از مسائل است، که بین خدا و پیغمبر می باشد و مردم از آنها اطلاعی ندارند، علامت آن است که باید این را آموخت، مثل مسئله دعوت و تبلیغ.

شرایط دعوت

اولین شرطی که در امر دعوت و پیام رسانی از قرآن می آموزیم؛ مسئله شرح صدر و ظرفیت وسیع است. البته رساندن هر پیامی اینقدر مشکل نیست: گاهی ابلاغ به حس است که کار آسانی است. ولی گاهی کفایت نمی کند که به چشم و گوش به رؤیت مردم برساند، بلکه گذشته از حس، ابلاغ به عقل و فکر هم بر آنها واجب است. یعنی بایستی آنچه را بیان کنند که تا عقل نفوذ نماید. زیرا آنچه که به چشم و گوش انسان می رسد، کافی نیست که عقل هم بپذیرد. آن ابزاری که این پیام را به عقل می رساند، صورت و شکل کتابت نیست بلکه چیز دیگری است به نام برهان و استدلال. پیامبران می خواستند سخن خود را در درجه اول به عقل ها ابلاغ کنند. و اگر می بینیم مسیحیت برضد این سخن قیام کرده است و می گوید کار ایمان با عقل ارتباط ندارد، این در اثر تحریف مسیحیت است، و مسیح اصلی هرگز چنین سخنی را نمی گوید.

قرآن می فرماید: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» ای پیامبر! مردم را به راه پروردگارت بخوان، به حکمت و به موعظه حسنه. نخست، حکمت را بیان می فرماید.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا. وَدَاعِبًا إِلَى اللَّهِ بِآذَانِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا. وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا».

ای پیامبر! تورا فرستادیم که گواه و نوید دهنده امت باشی و تورا نذیر قرار دادیم.

نذیر به معنای ترساننده نیست بلکه مخوف به معنای ترساننده است و نذیر معنائی اخص از مخوف دارد و آن اعلام خطرکننده می باشد. ممکن است انسان شخصی را با صدای ناهنجار و یا موجود گزنده و وحشتناکی بترساند، اما این انذار نیست. انذار نوعی ترساندن است که در آن اعلام خطر باشد. و پیامبر فرستاده شده است که نذیر و بیم دهنده و اعلام خطرکننده باشد.

در سال های اول بعثت، پیامبر آمدند در دامنه کوه صفا و فریاد کشیدند و اعلام خطر کردند. مردم جمع شدند که ببینند چه خیر است؟ پیامبر از اول، از مردم خواستند که او را تصدیق کنند همه گفتند: تورا امین و راستگوییافته ایم. آنگاه فرمود: اگر الآن من به شما اعلام خطر کنم که در پشت این کوه ها دشمن با لشکر جزار آمده و می خواهد بر شما هجوم آورد، آیا سخن مرا باور می کنید؟ گفتند: البته که باور می کنیم. پس از آنکه این گواهی را گرفتند، فرمودند:

«إِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيِّ عَذَابِ شَدِيدٍ» - من به شما اعلام می کنم این راهی که شما می روید، دنباله اش عذاب شدید الهی است در دنیا و آخرت...

کیفیت و چگونگی تبلیغ

اگر پیام الهی بخواهد به دلها برسد و دلها را تحت نفوذ و تسخیر خود درآورد، آن هم نه تنها حرکتی که در مسیر منافع و احقاق حقوق باشد، بلکه حرکتی که انسان ها را تائب کند و اشکها را بریزد، کار بسیار مشکل و دشواری است. در این زمینه است که می بینیم قرآن از زبان انبیاء گذشته و از زبان رسول اکرم «ص» مطالبی را ذکر می کند که در واقع، آنها شرائطی هستند که نشان دهنده کیفیت و چگونگی دعوت است.

قرآن در آیات بسیار زیادی واژه «بلاغ» و رساندن پیام را آورده است. کلمه «تبلیغ» در زمان ملامد در اصطلاح متجددین-

پیامبر «ص» و رساندن پیام خدا

پرهیز از تکلف

یکی دیگر از صفات انبیا، پرهیز از تکلف است که در سوره صادمی فرماید: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» - من معامله گر نیستم و مزد و اجرتی نمی خواهم از شما، و من متکلف نیستم. تکلف یعنی: به خود بستن و خود را به مشقت انداختن.

یک وقت است که انسان چیزی را که خودش اعتقاد ندارد، می خواهد اعتقاد به آن چیز را در دل مردم وارد کند؛ این خیلی مشکل است زیرا:

ذات نابافته از همتی، بخش کسی تواند که شود همتی بخش
گهسته ابری که بود ز آب نهی کسی تواند که کند آب دهی

این یک معنا از تکلف، معنای دیگر تکلف که ابن مسعود و بعضی دیگر گفته اند، قول بغیر علم است. یعنی غیر از پیغمبر و امام هر کس دیگری را در دنیا پیدا کنید و بخواهید همه مسائل را از او سؤال کنید، قطعاً نمی داند ولی پیغمبر و امام می دانند. و توقع از غیر اینها بیجا است. ابن مسعود می گوید: «قُلْ مَا تَعْلَمُ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ» آنچه را می دانی بگو و آنچه را که نمی دانی لب فرو بند و زبان از سخن گفتن بازدار. و اگر از تو سؤال کردند آنچه را که نمی دانی، با کمال صراحت بگو نمی دانم. و بعد این آیه را خواند: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ...»

مقام تبشیر

یکی دیگر از صفات رسولان و پیامبران، مقام تبشیر است، که تبشیریکی از ارکان دعوت و تبلیغ می باشد. «با ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً...» ای پیامبر! ما تو را فرستاده ایم که مبشر و نوید دهنده انسان ها باشی. تبشیر مژده دادن است و از مقوله تشویق می باشد. انسان اگر بخواهد فرزند خود را وادار به

سرنوشت بدی پیدا کرده است که تا گفته شود: تبلیغ! در ذهنشان می آید که یک چیزی حقیقت ندارد و بازور تبلیغ و دروغپردازی می خواهیم آن را به خورد مردم بدهیم. ولی این دلیل نمی شود که ما دست از این تعبیر قرآنی برداریم. قرآن می فرماید: «بلاغ مبین» تبلیغ روشن و آشکاره آن دعوت کننده ای در دعوت خودش به نتیجه می رسد که بلاغش مبین باشد، بیانش در عین اینکه اوج حقایق است، ساده و روشن باشد...

در قرآن راجع به ابلاغ و دعوت و اژه نصیح، زیاد آمده است. نصیح یعنی خیرخواهی. نصیح در لغت عرب، در مقابل غش است وقتی که در یک کالائی از غیر خودش مخلوط بکنند، گفته می شود، غش در آن شده است. پس نصیح که در مقابل غش است به معنای خلوص می باشد. بنابراین، آن کسی می تواند داعی الی الله باشد که سخنش نصیح باشد، یعنی هیچ انگیزه ای جز خیر و مصلحت مردم نداشته باشد و سخنش از سوز دل برخیزد.

«إِنَّ الْكَلَامَ إِذَا حَرَجَ مِنَ الْقَلْبِ دَخَلَ فِي الْقَلْبِ وَإِذَا حَرَجَ مِنَ اللِّسَانِ لَمْ يَجَاوِزِ الْأَذَانَ» - سخنی که از قلب برخیزد، بر قلب می نشیند و سخنی که از زبان بیرون آید، و دل از آن بی خبر باشد، از گوش های مردم تجاوز و عبور نمی کند.

سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم بر دل

همه سخن پیامبران از نصیح است: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَبْصَحُ لَكُمْ» - «وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصِيحِي إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ» - «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَإِنَّا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» - «وَنَصَّحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»...

کاری کند، می تواند از یکی از دو راه یا از هر دو راه در آن واحد، وارد شود:

۱- راه تشویق و نوید: یعنی اگر خواسته باشد که بچه به مدرسه برود، شروع می کند به شمردن آثار و فواید و نتایجی را که در رفتن به مدرسه است، برای بچه نامیل و رغبت او را برای آن کار تحریک کند و طبع و روحش عاشق و متمایل به آن کار گردد.

۲- راه انذار و ترساندن: و ذکر کردن عواقب وخیم مدرسه نرفتن؛ که اگر انسان به مدرسه نرود، بی سواد می ماند و چه زبان ها و ضررهائی به او می رسد. آنگاه بچه به جای آنکه از آن حالت فرار کند، به درس خواندن روی می آورد.

تبشیر قانده است و انذار سائق

قاند یعنی جلو دار و سائق یعنی آن کسی که از پشت سر حرکت می دهد و سوق می دهد. و گاه هر دو عامل در یک زمان جمع می شود. و این هر دو برای بشر ضرورت دارد. و تبشیر به تنهائی کافی نیست، همچنین انذار، شرط لازم هست ولی شرط کافی نیست. و اینکه به قرآن، سبع المثانی گفته می شود، به این جهت است که همیشه در قرآن تبشیر و انذار، مقرون به یکدیگر است و در دعوت، باید این دو رکن توأم باشند.

اگر مبلغ تنها تکیه اش روی تبشیرها و یا تنها تکیه اش روی انذارها باشد، اشتباه است، بلکه هر دو لازم می باشد. و جنبه تبشیر بایستی بیشتر از جنبه انذار باشد. و شاید به همین دلیل است که قرآن کریم در آیات زیادی تبشیر را مقدم مسی دارد، «بشیراً و نذیراً» «بشیراً و نذیراً»...

پیامبر اکرم «ص» می فرماید: یک نفر مبلغ می بایست، مبلغ سماحت و سهولت این دین باشد. کاری انجام دهد که مردم ترغیب و تشویق به این دین بشوند.

خشیت و خدا ترسی

یکی دیگر از شرایط دعوت، مسئله خشیت و خدا ترسی است

که قرآن می فرماید:

«الَّذِينَ يَلْقَوْنَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ».

آیه از آیات کمر شکن است. می فرماید: برای داعیان و مبلغان دین و مذهب، و برای آنان که پیام های خدا را به مردم می رسانند دو شرط لازم است: اول آنکه خودشان از خدا بترسند. که فرمود:

«أَنَا بَخَشِي اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» - عالم از خدا می ترسد.

شرط دوم آنکه: جز خدا، از هیچ کس نترسد.

فرق بین خشیت و خوف

خشیت یک معنای خاصی دارد که با خوف فرق می کند. خوف نگران عاقبت و آینده بودن و تدبیر برای عاقبت و آینده نگری است. اما خشیت حالتی است که ترس بر انسان مسلط می شود بطوری که جرأت خود را از دست می دهد و شهامت بر معصیت ندارد. قرآن می فرماید: مبلغان و داعیان الی الله هم اینچنین هستند که در مقابل پروردگار، جرأت بر معصیت ندارند. و یک ذره تجری بر خدا در وجودشان نیست و در برابر غیر خدا، کمال شجاعت و شهامت را دارند و هیچ ترسی از هیچ کس غیر از خداوند، ندارند.

تذکر

مسئله دیگری که در دعوت و تبلیغ مطرح است، مسئله تذکر است، که قرآن این حقیقت را با بیاناتی، ذکر می فرماید. در یک جا می فرماید: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» تذکره و یادآوری کن که تذکر مؤمنان را سود بخشد. و در جای دیگری می فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ، فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ» - ای پیامبر! بیدار کن مردم را و یادآوری کن. تو تذکر دهنده هستی و لکن تسلط بر آنها نداری. و آنان که روی برمی گردانند و کافر می شوند، پروردگار عذاب می کند آنها را، عذابی بزرگ...